

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاپی‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

بررسی پندار تعارض برخی آیات قرآن با عصمت انبیاء

کلیدواژه‌ها: عصمت انبیاء، معانی متعدّد آیات قرآن، آیات محکّات، آیات متشابه، تعارض، انبیاء پدران امّت‌ها، سطوح مختلف استغفار، امر ندبی، ترک اولی.

بحثی که وعده کردیم راجع به آن صحبت کنیم، آیاتی در قرآن کریم بود که ظاهر آن آیات با عصمت انبیاء علیهم‌السلام سازگار نیست. گویا آن آیات حکایت از این می‌کند که برخی از پیامبران علیهم‌السلام مرتکب معصیت شدند یا از نظر اعتقادی در بخشی از زندگیشان دچار انحراف بودند. خب اینجا سؤال پیش می‌آید که نکند ما کاسه‌ی داغ‌تر از آتش شده‌ایم! خدا خودش می‌گوید پیغمبرها علیهم‌السلام گناه کرده‌اند، ما داریم اینجا یقه چاک می‌دهیم که نخیر، پیغمبرها علیهم‌السلام معصومند! ماجرا چیست؟ تکلیف این آیات چیست؟ چگونه با بحث عصمت انبیاء علیهم‌السلام سازگار است؟

می‌توان این آیات را به دو گروه کلی تقسیم کرد. دسته‌ی اول، آیاتی است که به نحوه‌های مختلفی قابل معنا شدن است. یکی از معانیش با عصمت انبیاء علیهم‌السلام تعارض دارد؛ امّا معانی دیگری هم از آن قابل فهم است که با عصمت انبیاء علیهم‌السلام معارض نیست. آیاتی داریم که واژه‌هایی در آنها هست که از نظر لغت عرب دارای چند معناست. در زبان فارسی هم چنین واژه‌هایی داریم؛ لغت‌هایی که چند معنا دارد. مثلاً واژه‌ی شیر که هم به معنای آن حیوان درنده است و هم چیزی است که سر لوله‌ی آب قرار دارد و هم چیزی است که از گاو می‌دوشند. همه‌ی اینها شیر است. بادیه، هم ظرفی است که می‌توان در آن شیر ریخت و خورد و هم به معنی صحرا و دشت است. شعری هست که می‌گوید:

آن یکی شیر است اندر بادیه آن دگر شیر است اندر بادیه
آن یکی شیر است کادم می‌خورد و آن دگر شیر است کادم می‌خورد

بنابراین گاهی اوقات این گونه است. در آیات، واژه‌هایی وجود دارد که معانی متعددی دارند. با یک معنا، آیه با عصمت سازگار نیست و با یک معنا، سازگار است. یا آیاتی داریم که بخشی از جمله، در تقدیر است؛ یعنی تصریح نشده است و از قرائن باید حدس زد که آن بخش چیست. مثلاً فعل و فاعل را گفته؛ ولی از مفعول اسمی نیاورده است؛ باید از قرائن جمله حدس زد که مفعول چیست. در اینجا به دو گونه می‌توان حدس زد؛ یعنی می‌توان دو مفعول مختلف را حدس زد. حالا با یکی از آنها، این آیه با عصمت سازگار نیست؛ با یکی دیگر، سازگار است. یا مثلاً آیاتی داریم که پیامبر ﷺ استغفار می‌کند. خب انسان می‌گوید اگر گناه نکرده بود، استغفار یعنی چه؟!

وقتی بتوان از آیه دو معنا دریافت کرد، کدام معنا را باید ترجیح داد؟ اگر دو تا معنا داشت و احتمال هر کدام پنجاه پنجاه بود، کدام معنا را قبول کنیم؟ آن معنایی که یک قرینه‌ی خارجی، کفّی آن را سنگین‌تر کرده است. قرینه‌ی خارجی ما در این بحث چیست؟ تمام ادله‌ی عقلی و نقلی که در عصمت انبیاء ﷺ داریم. یعنی اگر بخواهیم بین این دو معنا که یکی با عصمت انبیاء ﷺ سازگار است و یکی تضاد دارد، انتخاب کنیم، باید چه کنیم؟ می‌آییم ادله‌ی عصمت انبیاء ﷺ را در کفّی معنایی که با عصمت انبیاء ﷺ سازگاری دارد، می‌گذاریم؛ آن کفّی سنگین‌تر می‌شود و آن معنا ترجیح پیدا می‌کند. حالا چند نمونه از این آیات را ببینیم. مثلاً این آیه‌ی شریفه را همه‌ی شما حفظید که خطاب به پیغمبر اسلام ﷺ است: **أَمْ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ؛ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ**.^۱ ای پیامبر! آیا خدا تو را طفل یتیمی نیافت، پس آنگاه پناه داد؟ و آیا خدا تو را شخص گمراهی نیافت، پس آنگاه هدایت کرد؟ ضالّ یعنی چه؟ یعنی

۱. سوره‌ی ضحی، آیات ۶-۷.

گمراه. ضلالت یعنی چه؟ یعنی گمراهی. خب این آیه راجع به کیست؟ راجع به پیغمبر اسلام ﷺ است. اشرف و افضل این صدوبیست و چهار هزار پیغمبر کیست؟ پیغمبر اسلام ﷺ. اگر ایشان معصوم نباشند، دیگر تکلیف بقیه‌ی پیغمبرها روشن است! این آیه راجع به خود پیغمبر اسلام ﷺ است. و ظاهر آیه می‌گوید پیغمبر اسلام ﷺ، در دوره‌ای از عمرشان ضالّ بوده‌اند، گمراه بوده‌اند، دچار ضلالت بوده‌اند؛ بعداً خدا هدایتشان کرد! خب با این آیه چه کنیم؟ ما که گفتیم پیغمبران در تمام طول عمر از نظر اعتقادی معصومند؛ هیچگاه گمراه نیستند! خب به نظر شما جواب چیست؟ اگر کسی این اشکال را با شما مطرح کند، به او چه جوابی می‌دهید؟ اگر بگوید شما که شیعه هستید، شما که مسلمانید و می‌گویید پیغمبر اسلام ﷺ همیشه معصوم بوده است، پس چرا این آیه به صراحت می‌گوید پیغمبر اسلام ﷺ زمانی از عمرش را گمراه بوده است، چه باید کرد؟ چه جوابی می‌دهید؟ سکوت می‌کنید؟! خب حالا جواب این اشکال را هم بدهم، بینم با اشکال بعدی چه می‌کنید! در این آیه دو تا کلمه هست که معانی متعددی دارد. دو تا فعل هم هست که مفعولش در تقدیر است؛ یعنی ذکر نشده است و می‌تواند چیزهای مختلفی باشد. یکی از آن دو واژه، یتیم است. معنای یتیم چیست؟ بچه‌ای که در طفولیت پدر و مادرش را از دست داده است. اما یک معنای دیگر هم برای یتیم در کتاب‌های لغت عرب هست: یکتا، یگانه، منحصر به فرد. مثلاً شنیده‌اید می‌گویند در یتیم؟ یعنی در منحصر به فرد، یگانه، یکتا، بی‌مثل و بی‌مانند.^۲ پس یتیم دو معنا دارد.

دومین واژه، ضالّ است. یکی از معانی ضالّ، گمراه است؛ اما معنای دیگری هم برای ضالّ در لغت عرب گفته شده: مجهول‌القدر! یعنی چیزی که قدرش ناشناخته است؛ چیز ارزشمندی که ارزشش شناخته شده نیست. این هم یکی دیگر از معانی ضالّ است.^۳ اما یکی از آن دو فعلی که مفعولش ذکر نشده است،

۲. و کلّ منفرد یتیم، یقال: دُرّة یتیمه: راغب اصفهانی، مفردات، ص ۸۸۹؛ و کلّ شیء مفردٌ بغير نظیره فهو یتیم. یقال: دُرّة یتیمه: ابن منظور،

لسان العرب، بیروت، ج ۱۲، ص ۶۴۶.

۳. ابن منظور، لسان العرب، صص ۳۹۱-۳۹۵.

فآوی است؛ یعنی خدا پناه داد. خدا چه کسی را پناه داد؟ ذکر نشده است. ممکن است مفعول، پیامبر ﷺ باشد؛ یعنی خدا پیامبر ﷺ را پناه داد؛ اما ممکن است مفعول، ناس باشد؛ یعنی مردم را پناه داد. دومین فعل، **فَهْدَى** است؛ یعنی خدا هدایت کرد. چه کسی را هدایت کرد؟ ممکن است مفعول، پیامبر ﷺ باشد؛ یعنی خدا پیامبر ﷺ را هدایت کرد؛ اما ممکن است مفعول، مردم باشد، ناس باشد؛ یعنی خدا مردم را هدایت کرد.

خب حالا نگاه کنید؛ به این صورت آیه دو معنا پیدا می‌کند: ای پیامبر! آیا خدا تو را بچه‌ی یتیمی که در کوچکی پدر و مادرت را از دست داده بودی نیافت، پس آنگاه توی پیامبر را پناه داد؟ و آیا توی پیامبر را فرد گمراهی نیافت، پس آنگاه توی پیامبر را هدایت کرد؟ این معنا، با عصمت نمی‌سازد. اما معنای دوم: ای پیغمبر! آیا خداوند تو را یک موجود بی‌مانند و بی‌نظیر، یک موجود یگانه و ممتاز نیافت، که **فآوی النَّاسَ إِلَيْكَ**؛^۴ خدا مردم را در پناه تو قرار داد، تو شدی پناهگاه بشریت بی‌پناه؟ و آیا ای پیامبر! خدا تو را یک موجود مجهول‌القدر نیافت؟ تو جوانی بودی، نوجوانی بودی که در کوچه پس‌کوچه‌های مکه می‌آمدی و می‌رفتی؛ یک روز شبانی می‌کردی؛ یک روز به کاروان‌های بازرگانی کمک می‌کردی. چه کسی می‌دانست که تو عظیم‌ترین مخلوق جهان آفرینش هستی؟ چه کسی می‌توانست حدس بزند؟ تو مجهول‌القدر بودی؛ قدرت ناشناخته بود. آیا خدا تو را موجود مجهول‌القدری نیافت، پس آنگاه خدا مردم را به شناخت قدر و عظمت راهنمایی کرد؟ **فَهْدَى النَّاسَ إِلَى مَعْرِفَتِكَ**. دقت کردید؟ این معنای دوم است. پس آیه دو تا معنا پیدا کرد. معنی اول با عصمت در تعارض است؛ اما معنی دوم سازگار است. خب حالا احتمال این دو تا معنا پنجاه پنجاه است؛ کدام را قبول کنیم؟ کدام مقصود خداست؟ معنایی که یک قرینه‌ی خارجی، کفّی آن را سنگین‌تر می‌کند. قرینه‌ی خارجی ما چیست؟ همه‌ی دلایلی که

۴. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۴۱؛ مجلسی، محمدتقی، روضة‌المتّقین، ج ۴، ص ۳۹ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص

۱۳۸. (برای بخش دوم در منابع **فَهْدَاهُمْ إِلَيْكَ** آمده است.)

بر عصمت انبیاء علیهم السلام آوردیم. بنابراین، معنای دوم را شامل می‌شود. عین این اشکال را از امام باقر، امام صادق و امام رضا علیهم السلام پرسیدند. از هر سه امام این حدیث نقل شده است و در پاسخ همین توضیحی را که من دادم، فرمودند.^۵ این یک نمونه از آیاتی بود که می‌توان دو گونه معنا کرد؛ و طبیعتاً معنایی مقصود است که با عصمت انبیاء علیهم السلام تعارض ندارد.

آیهی قبل راجع به عصمت اعتقادی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بود؛ آیهی دوم در مورد عصمت عملی آن حضرت است: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا؛ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ؛**^۶ ای پیامبر، ما برای تو فتح آشکاری را رقم زدیم. **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا؛** پیروزی آشکاری را تحقق بخشیدیم. چرا این کار را کردیم؟ **لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ؛** تا خدا بر تو ببخشد. چه چیزی را ببخشد؟ **مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ؛** آنچه از گناهان که در گذشته انجام داده بودی و آنچه از گناهان که در آینده انجام خواهی داد. خب پس پیغمبر صلی الله علیه و آله، هم قبل از فتح گناهای انجام داده بودند و هم بعد از فتح گناهای انجام خواهند داد؛ و خدا به سبب این فتح، گناهان پیغمبر صلی الله علیه و آله را بخشید! خب پس چه بود که می‌گفتید پیغمبر صلی الله علیه و آله در عملکرد شخصیشان معصومند و گناه نمی‌کنند؟ شما به این آیه چه جوابی می‌دهید؟ دست از اعتقاد به عصمت پیغمبر صلی الله علیه و آله برمی‌دارید؟ ذنب به معنی گناه است و مغفرت به معنی بخشیده شدن گناه. آیه دارد به این روشنی می‌گوید پیغمبر، هم قبل از فتح گناه کرده بوده‌اند و هم بعد از فتح گناه خواهند کرد؛ خدا هم به خاطر فتح، گناهانشان را بخشیده است. حالا می‌بینید انسان چقدر لازم دارد اطلاعات مذهبیش را بالاتر ببرد؟ چقدر زود به خاطر کمبود اطلاعات دست‌ها می‌رود بالا! یعنی اگر کسی یک خرده سر به سر شما بگذارد، تسلیمید!

۵. قمی، علی بن ابراهیم، التفسیر، ج ۲، ص ۴۲۷ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۴۲.

۶. سوره ی فتح، آیات ۱-۲.

در این آیه هم دو نکته هست که ما را نسبت به معنایی که کردیم، به شک می‌اندازد. نکته‌ی اوّل این است که هیچ تناسبی بین فتح و بخشیده شدن گناه نیست؛ چون فتحی که در این آیه است: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا** همان‌گونه که مضمون سوره‌ی فتح نشان می‌دهد، و همه‌ی مفسّران هم گفته‌اند، یا مقصود فتح مکه است یا صلح حدیبیه که مقدمه‌ی فتح مکه بود. خب این پیروزی سیاسی و نظامی، چه تناسبی با بخشیده شدن گناه دارد که خدا می‌فرماید ما این پیروزی سیاسی و نظامی را رقم زدیم تا گناه‌های آینده و گذشته‌ی تو را ببخشیم؟ چه تناسبی بین یک پیروزی سیاسی و نظامی با بخشیده شدن هست؟ یک‌وقت می‌گویند تو توبه‌ی خالصی کردی و ما گناهت را بخشیدیم؛ خب بین توبه کردن و بخشیده شدن گناه، تناسب وجود دارد. یک‌وقت می‌گویند تو مثلاً کار ارزنده‌ای انجام دادی و ما به‌خاطر این کار خوبت از کارهای بد قبلت چشم‌پوشی کردیم؛ باز این هم نسبت و تناسبی دارد. اما اینجا می‌گویند ما این پیروزی سیاسی و نظامی را عملی کردیم تا گناه‌های گذشته و آینده‌ی تو بخشیده شود! چه تناسبی وجود دارد بین بخشیده شدن گناه با یک پیروزی سیاسی و نظامی؟! این اوّلین نکته‌ای است که انسان را به شک می‌اندازد، که آیه باید قاعداً معنای دیگری داشته باشد.

دومین نکته این است: فرض کنید پیغمبر ﷺ قبل از فتح مکه مرتکب گناه شده بوده‌اند و خدا به‌خاطر فتح مکه، گناهان ایشان را بخشید. اما آیا معنا دارد خدا یک چک سفید بدهد دست کسی و بگوید خیالت راحت باشد؛ دیگر تا آخر عمر هرچه گناه خواستی بکنی، بکن؟! ما از حالا همه‌ی گناه‌های آینده‌ات را هم بخشیدیم! این معنی دارد؟! می‌بینید که چنین چیزی هم فکر سقیمی است. اینکه گناه‌های گذشته را بخشیدیم، یک‌چیزی! اما اینکه در آینده هم خیالت تخت باشد؛ هرچه می‌خواهی گناه بکن، از حالا بخشیدیم، این دیگر یک مقدار عجیب است. این است که این دو تا قرینه ما را به فکر وامی‌دارد که احتمالاً آیه معنای دیگری دارد.

خب حالا معنای دیگرش چیست؟ ببینید در این آیه دو تا واژه هست که می‌توان به آنها از منظرهای مختلفی نگاه کرد؛ یک واژه، ذنب است، به‌معنی گناه. یک‌وقت عملی از نظر خدا گناه است؛ یک‌وقت

عملی در نظر مردم گناه شناخته می‌شود. در مورد مغفرت هم همین‌طور؛ یک‌وقت کسی در پیشگاه الهی بخشیده می‌شود، یک‌وقت کسی در پیشگاه مردم بی‌گناه تلقی می‌شود. حالا معنای اولی که با عصمت نمی‌ساخت، این بود که بگوییم پیغمبر ﷺ از نظر خدا گناهکار بودند و در پیشگاه الهی بخشیده شدند. این معنا، اولاً با عصمت پیغمبر ﷺ نمی‌ساخت؛ ثانیاً تناسبی بین فتح و بخشیده شدن گناه نبود؛ ثالثاً معنا نداشت که از پیش بگوید در آینده هرچه گناه می‌خواهی بکنی، بکن؛ از حالا بخشیدیم. اما معنای دوم، همه‌ی این مشکلات را حل می‌کند. قبل از فتح مکه، دین مردم مکه چه بود؟ چه اعتقادی داشتند؟ بت‌پرست و مشرک بودند. آیا از نظر مردم مشرک مکه، مبارزاتی که پیغمبر اسلام ﷺ علیه بت‌پرستی و بت‌ها می‌کردند، گناه شمرده نمی‌شد؟ آیا جنگ با خدایان شمرده نمی‌شد؟ پس پیغمبر ﷺ از دید مردم مشرک مکه، به دلیل عملکردهای گذشته‌شان و به دلیل اینکه با خدایان می‌جنگیدند، یک انسان گناهکار بودند. بعد از فتح مکه هم دست از مبارزه با بت‌پرستی برنداشتند و تا آخر عمرشان هم با بت‌پرستی مبارزه کردند. ولذا مبارزات پیامبر ﷺ با بت‌ها بعد از فتح تا پایان عمرشان هم، از دیدگاه یک انسان مشرک، گناه است؛ چون جنگیدن با خدایان است. قبل از فتح مکه، پیامبر ﷺ هم به دلیل عملکردهای گذشته‌شان و هم به دلیل عملکردهایی که از آن به بعد خواهند داشت، یک انسان مجرم و گناهکار شمرده می‌شدند. حالا مکه فتح شد و در اثر این فتح، مردم مشرک مکه مسلمان شدند. آیا آنها باز هم پیغمبر ﷺ را در مبارزه با بت‌پرستی گناهکار می‌شمردند؟ حالا که اینها مسلمان شده‌اند، هم مبارزاتی را که پیغمبر ﷺ تا دیروز با بت‌پرستی کرده بودند، گناه تلقی نمی‌کنند، و هم مبارزاتی که از امروز تا پایان عمرشان با بت‌پرستی می‌کنند، دیگر از دیدگاه این مردم گناه شمرده نمی‌شود.

پس در اثر فتح مکه و این تحوّل اعتقادی که در مردم مکه ایجاد شد، رسول الله ﷺ که به دلیل مبارزات گذشته و آینده‌شان علیه بت‌ها، در این شهر چهره‌ی یک انسان گناهکار و مجرم داشتند، تبدیل شدند به یک انسان مبراّ از گناه. پس پیغمبر ﷺ در نظر مردم گناهکار شمرده می‌شدند، و حالا دیگر در

پیشگاه مردم، بی‌گناه تلقی می‌شوند. این، معنی دوم است و هیچ‌گونه تعارضی با عصمت پیغمبر اسلام ﷺ ندارد. همه‌ی ادله‌ای که در اثبات عصمت انبیاء ﷺ داریم، معنای دوم را تأیید می‌کنند.

باز یک نمونه‌ی دیگر بگوییم. ما آیاتی داریم که در قالب آن آیات، انبیاء ﷺ از خدا طلب مغفرت کرده‌اند: رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِإِلَدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ.^۷ در مورد آیاتی که پیغمبران طلب مغفرت کرده‌اند، یک سؤال پیش می‌آید؛ پیغمبران که دروغ نگفته‌اند، واقعاً طلب مغفرت می‌کرده‌اند. طلب مغفرت هم یعنی چه؟ یعنی درخواست بخشش گناه! کسی طلب مغفرت می‌کند که مرتکب گناهی شده است. پس این طلب مغفرت‌های انبیاء ﷺ حکایت از این می‌کند که آنها معصوم نبودند! جواب این سؤال را با یک مثال می‌دهم.

فرض کنید دو تا خانواده‌ی جوان هستند؛ یکی از این خانواده‌ها می‌رود مهمانی پیش خانواده‌ی دیگر. خانواده‌ی مهمان هم مثلاً یک بچه‌ی یکی دو ساله دارد؛ بچه‌ای که تازه راه افتاده است. وقتی خانواده‌ی مهمان وارد می‌شوند، میزبان به استقبال آنها می‌رود، آنها را به اتاق پذیرایی می‌برد و از آنها پذیرایی می‌کند و بعد هم می‌نشینند با همدیگر گرم صحبت می‌شوند. حسابی که گرم صحبت شدند، از این بچه‌ی کوچک غافل می‌شوند. بچه‌ی کوچک مهمان بلند می‌شود، تاتی‌تاتی کنان و تلوتلوخوران، در اتاق پذیرایی شروع به راه رفتن می‌کند و دست‌برقضا به یک گلدان گران‌قیمت زینتی می‌خورد و گلدان می‌افتد زمین و می‌شکند. پدر و مادر آن بچه، چه حالی می‌شوند؟ غیر از این است که غرق خجالت می‌شوند و شروع می‌کنند به عذرخواهی کردن؟ می‌گویند: واقعاً ما شرمنده‌ایم؛ اصلاً نمی‌دانیم با چه زبانی از شما عذرخواهی کنیم؛ شما باید ما را ببخشید؛ من اصلاً نمی‌دانم چه باید بگویم؛ خیلی ناراحت شدم! این احساس به آنها دست می‌دهد و عذرخواهی می‌کنند. خب حالا هیچ انسان عاقلی پیدا می‌شود که به این پدر و مادر بگوید: مگر شما دیوانه‌اید؟! مگر گلدان را تو شکستی؟! این بچه شکست؛ تو چرا

۷. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۱.

خجالت می‌کشی؟! تو نشکستی که! تو چرا عذرخواهی می‌کنی؟! تو که گلدان را نشکستی؛ بچه شکسته است! هیچ‌کس این حرف را نمی‌زند. واقعاً شرمندگی و عذرخواهی پدر و مادر، جا دارد؛ با اینکه خودشان آن گلدان را نشکسته‌اند.

یا فرض کنید پدر و مادری، بچه‌ای دارند که سنش هم زیاد است؛ مثلاً پسری دارند بیست‌و‌چهار، پنج ساله؛ اما این پسر، یک فرد شرورِ مردم‌آزارِ عجیب و غریب است و تمام اهل محله را ذلّه کرده است! خب من سؤال می‌کنم: این پدر و مادر محترم، موقّر و مؤدّب، وقتی از داخل کوچه رد می‌شوند و چشمتان به چشم این همسایه‌ها می‌افتد که بچه‌شان این‌گونه آنها را ذلّه کرده و اذیت کرده است، آیا خجالت‌زده نیستند؟ به هرکدام از همسایه‌ها که می‌رسند، نمی‌گویند ما واقعاً خجلیم از این مسأله؟ خودمان هم می‌دانیم که این بچه‌ی ما شرور است؛ می‌دانیم چقدر شما را اذیت می‌کند؛ شما باید ما را ببخشید. ما از شما عذر می‌خواهیم. آیا عذرخواهی می‌کنند؟ آیا احساس شرمندگی دارند؟ آیا کسی هست که به اینها بگوید: شما مگر دیوانه‌اید؟! این فرد، بیست‌و‌چهار، پنج سال سن دارد؛ هرکس هم از دستش شکایت دارد، برود دادگاه شکایت کند! شما چرا خجالت می‌کشید؟! شما که نکردید! نه، کسی این حرف را نمی‌زند. دلیل عذرخواهی پدر و مادرش چیست؟ علت، نسبتی است که بین آن بچه و این پدر و مادر هست. بالاخره بچه‌ی اینهاست. فرزند خلاف کرده است؛ اما به‌خاطر نسبتی که با آنها دارد، آنها احساس شرمندگی می‌کنند. حالا می‌خواهیم بگوییم انبیاء علیهم‌السلام به‌منزله‌ی پدران امت‌ها هستند؛ و امت‌ها به‌منزله‌ی فرزندان آنها. قرآن فرمود: **مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ**^۸ آیین پدر شما ابراهیم! ابراهیم پدر شماست. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: **أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ**^۹ من و علی، دو پدر این امتیم. پس انبیاء علیهم‌السلام پدران امتند و امت‌ها به‌منزله‌ی فرزندان آنها. در این ضیافت و میهمانی الهی که خدا میزبان است و از

۸. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۸.

۹. صدوق، عیون‌الخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۵؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۱۰۵ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.

همه‌ی خلق پذیرایی می‌کند، انبیاء ﷺ با فرزندان‌شان، یعنی امت‌ها، حضور پیدا کردند، و بعضی از این فرزندان، جسور، بی‌ادب، عاصی، سرکش و نافرمان بودند؛ توهین کردند؛ بی‌ادبی کردند و فرمان خدا را زیر پا گذاشتند. پدران امت‌ها، یعنی انبیاء ﷺ، به‌خاطر بی‌ادبی‌های بچه‌هایشان نسبت به میزبان یعنی خدا، در پیشگاه خدا احساس شرمندگی دارند و استغفار می‌کنند و می‌گویند: خدایا اینها را ببخش. در واقع امت‌ها مرتکب گناه شدند؛ اما شرمندگی از جانب پیامبران ﷺ به پیشگاه خدا ابراز می‌شود و طلب مغفرت می‌شود. این عذرخواهی و پوزشخواهی همانطور که دیدید، در مورد زندگی معمول هم وجود دارد و هیچ به‌معنای این نیست که خود آن پدر مرتکب خطا شده است.

گاهی اوقات پیامبران استغفار می‌کنند؛ ولی نه از معصیت! چون سطح استغفار متناسب با سطح کمال انسان‌ها فرق می‌کند. کسی از گناه استغفار می‌کند که چرا انجام دادم؛ یکی استغفار می‌کند که چرا فکر گناه کردم؛ دیگری استغفار می‌کند که چرا نتوانستم آن‌گونه که شایسته‌ی خدا بود، عبادت خدا را به‌جا بیاورم. موضوع استغفار می‌تواند خیلی فرق کند. ممکن است کسی سطحش خیلی بالا برود و از اینکه چرا اصلاً در کنار خدا من هم بویی از هستی و وجود می‌دهم، استغفار کند؛ از این احساس شرمندگی کند که اصلاً وقتی خدا هست، موجود ناقص معیوبی مثل من، زشت است در این محفل و محضر الهی باشد. موضوع استغفارها فرق می‌کند. لذا هر استغفاری، به‌معنی استغفار از گناه نیست که انسان بخواهد آن را دلیل عدم عصمت بداند.

نمونه‌ی دیگر از آیاتی که ظاهر آنها با عصمت انبیاء ﷺ در تعارض است، آیاتی است که قرآن، انبیاء ﷺ را تهدید کرده که اگر فلان کار را بکنی، فلان بلا را به سرت می‌آورم؛ فلان مجازات را در حقت اجرا می‌کنم. مثلاً فرمود: **لَنْ أَشْرُكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ**:^{۱۰} ای پیغمبر! اگر شرک بورزی، اگر در عملت ریا کنی، من همه‌ی اعمال را حبط می‌کنم؛ همه‌ی اعمال خوبت را نابود می‌کنم. خب اگر پیغمبر ﷺ احتمال

۱۰. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۵.

شرک ورزیدن و ریا کردن نداشتند، معنی این تهدید چیست؟ آیا این تهدید حاکی از این نیست که ممکن بوده پیغمبر ﷺ شرک بورزند و ریا کنند؟ و اگر ممکن بوده، پس ایشان معصوم نیستند! یا فرمود: **لَقَدْ كَذَبْتَ تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً؛ إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَوةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ:**^{۱۱} ای پیغمبر! اگر یک سر سوزن، گرایش قلبی پیدا کنی و دلت لک بزند که با دشمنان اسلام رابطه برقرار کنی، به آنها نزدیک شوی، تنش زدایی کنی، روابط حسنه برقرار کنی و آمدوشد داشته باشی، اگر یک خرده دلت لک بزند، **لَقَدْ كَذَبْتَ تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً:** اگر برای این کارها با دشمنان اسلام، یک خرده دلت لک بزند، در این صورت دو برابر دیگران در دنیا و دو برابر دیگران بعد از مرگ، تو را عذاب می کنیم. سؤال: آیا ممکن بود پیغمبر ﷺ این گونه دلشان لک بزند برای برقراری روابط حسنه با دشمنان اسلام یا خیر؟! اگر ممکن بود، پس ایشان معصوم نیستند! اگر ممکن نبود، این تهدید کردن چه معنایی دارد؟ اگر محال بود پیغمبر ﷺ چنین گرایشی پیدا کنند، برای چه خدا تهدید می کند که اگر این کار را بکنی، چنین مجازاتی می کنم؟ تهدید مال کسی است که ممکن است برود این کار را بکند؛ تهدیدش می کنند که نرود. پس با عصمت نمی خواند. یا مثلاً می گوید: **لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ؛ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ؛ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ:**^{۱۲} اگر پیغمبر اسلام ﷺ، سخنی به دروغ، به ما که خدا هستیم نسبت دهد، در آن صورت با یمین قدرتمان او را می گیریم و شاهرگ حیاتش را قطع می کنیم. این تهدید برای چیست؟ اگر پیغمبر ﷺ معصوم بودند و محال بود چنین کاری کنند، این تهدید کردن چه معنایی دارد؟ و اگر احتمال دارد که این کار را بکنند، و خدا تهدید کرده که این کار را مرتکب نشوند، پس معصوم نیستند. دقت می کنید؟ پس اشکال دیگر، آیاتی است که پیغمبران ﷺ را تهدید کرده است.

۱۱. سوره ی اسراء، آیات ۷۴-۷۵.

۱۲. سوره ی حاقه، آیات ۴۴-۴۶.

پاسخ این مورد را هم باز با یک مثال می‌گوییم. فرض کنید در آن مهمانی، بچه‌ی مهمان، یکی‌دوساله نیست؛ یک‌خرده سنش بیشتر است؛ مثلاً یک بچه‌ی شش، هفت ساله است. منتها از آن بچه‌های تُخس و شرور و بی‌ادب و ناآرام! یک‌چیز عجیب و غریبی است. خب حالا این مهمان‌ها وارد می‌شوند و میزبان هم اینها را می‌برد در اتاق مهمان‌خانه و شروع می‌کند به پذیرایی کردن از آنها. از همان بدو ورود، این بچه‌ی شرور مهمان، شروع می‌کند به آتش سوزاندن؛ زمین و زمان را به هم می‌زند. تمام وسیله‌های زینتی اتاق پذیرایی این بنده‌ی خدا را خراب می‌کند؛ می‌شکند؛ از دیوار راست بالا می‌رود. داد، قال، سر، صدا... اصلاً زندگی اینها را نابود می‌کند. حالا صاحب‌خانه کلافه و ناراحت شده و می‌بیند این بچه زندگی برایش نگذاشته است. از طرفی می‌بیند زشت است سر بچه‌ی مهمان داد بزند؛ گیر کرده است. چکار کند؟! بالاخره راه‌حلی به ذهنش می‌رسد. خودش بچه‌ای همسن‌وسال بچه‌ی مهمان دارد؛ یک بچه‌ی مؤدب، آرام، موقر، متین و خیلی خوب. به حيله‌ای متوسل می‌شود و بچه‌ی خودش را صدا می‌زند و می‌گوید: محمد! بیا ببینم. بچه‌جان! بچه باید یک دقیقه آرام بگیرد! این‌طوری که نمی‌شود همه چیز را به‌هم بریزی...! شروع می‌کند سر بچه‌ی خودش داد زدن. حالا بچه که خودش می‌داند کاری نکرده است، می‌فهمد پدرش دارد نقش بازی می‌کند؛ دارد به او می‌گوید که بچه‌ی مهمان حساب کارش را بکند. این ضرب‌المثل در زبان فارسی هست که می‌گویند: به در می‌گویم که دیوار بشنود. در زبان عربی هم شبیهش هست. می‌گویند: **إِيَّاكَ أَغْنَىٰ وَ اِسْمَعِي يَا جَارَةٌ**^{۱۳} به تو می‌گویم؛ امّا ای همسایه! تو بشنو. یعنی سر اهل خانه‌ی خودش داد می‌زند؛ ولی مقصودش همسایه است.

خدای متعال، گاهی چنین کاری کرده است. برای اینکه عظمت یک گناه را نشان دهد، چه گفته است؟ گفته: اگر این که حبیب ماست، ما عاشقشیم، دوستش داریم، اگر او چنین کاری را بکند، فلان بلا را سرش می‌آوریم! شماها که دیگر حبیب من نیستید، حساب کار خودتان را بکنید! اگر شما این کار را

۱۳. صدوق، اعتقادات‌الامامیه، ص ۸۷؛ ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌الثالثی، ج ۴، ص ۱۱۵ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۴۷.

انجام دهید، ببینید چکار تان می‌کنم! وقتی به حبیبش می‌گوید اگر تو در عملت ریا کنی، همه‌ی اعمال را حبط می‌کنم، یعنی شماها که حبیبم نیستید، مواظب باشید ریا نکنید؛ ببینید دیگر با شما چه خواهیم کرد! وقتی به حبیبش می‌گوید اگر دلت لک بزند با دشمنان اسلام روابط حسنه برقرار کنی و چنین و چنان شوی، تو را دو برابر در دنیا، دو برابر در قیامت عذاب می‌کنم، یعنی بقیه‌ی شما که دیگر حبیب من نیستید، حساب کار خودتان را بکنید! اگر شما دلتان لک بزند برای برقراری روابط آن‌چنانی با دشمنان اسلام، ببینید چکار تان می‌کنم! درواقع خدا برای نشان دادن عظمت آن عمل زشت و آن معصیت، با این روش وارد شد. این به آن معنا نیست که پیغمبر ﷺ العیاذ بالله قرار بوده شرک بورزند، ریا کنند، به دشمنان اسلام گرایش پیدا کنند، دروغی به خدا ببندند، و خدا از راه این تهدیدها خواسته جلوی پیغمبر را بگیرد! شأن پیغمبر ﷺ بالاتر از این حرف‌هاست.

خب اینها دسته‌ی اول آیات بود. نمونه‌هایی بود از آیاتی که معنای اولیّه‌اش با عصمت نمی‌ساخت؛ اما اندکی که تأمل کردیم، دیدیم معنای دیگری هم از آنها می‌شد فهمید که آن معنا مغایرتی با عصمت ندارد. و چون دلایل ضرورت عصمت انبیاء ﷺ، دلایل قطعی و محکمی است، یقین می‌کنیم که از این آیات، آن معنایی مقصود بوده که تعارضی با عصمت ندارد. اما اینکه چرا خدا طوری حرف زده است که از آن، دو گونه معنا می‌شود فهمید، این را خود خدا گفته است؛ که بعضی از آیات چندگونه معنا دارند. در آیات ابتدایی سوره‌ی آل عمران آمده: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ**^{۱۴} خدا قرآن را به تو نازل کرد. یک دسته از آیات قرآن، آیات محکمات است؛ **مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ**: اصل و ریشه‌ی مطالب کتاب اینهاست. **وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ**: یک دسته‌ی دیگر هم آیات متشابه هستند که می‌شود معانی متعددی از آنها فهمید. و کسانی که در قلبشان کژی هست، می‌روند سراغ آیات متشابه؛ برای اینکه تأویل آن را بجویند

۱۴. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷.

و در جامعه فتنه‌جویی کنند. درواقع وجود آیات متشابه، یکی از وسایل امتحان است؛ تا انسان‌هایی که در قلبشان کژی هست را از کسانی که قلب سلیمی دارند، متمایز کند. این دسته‌ی اول آیات است.

و اما دسته‌ی دوم! یک‌سری آیات دیگر داریم که ظاهرش با عصمت نمی‌سازد؛ اما به شیوه‌ای که گفتیم، قابل حل نیست؛ مثل ماجرای حضرت آدم و خوردن آن میوه‌ی شجره‌ی ممنوعه در بهشت. اینجا دیگر نمی‌شود گفت آیه معنای دیگری دارد. بالاخره این پدر و مادر ما، در بهشت دسته‌گلی به آب دادند که از بهشت بیرونشان کردند! بدون هیچ‌چیز نبود که! نمی‌شود گفت هیچ‌چیز نبوده است و معنای دیگری دارد! یا مثل ماجرای حضرت یونس علیه السلام. بالاخره ایشان کاری کرده بود که در کام آن حیوان دریایی، زندان انفرادی شد! نمی‌شود گفت معنی دیگری دارد. با این موارد چه کنیم؟ برای اینکه دسته‌ی دوم هم حل شود، باید به چند نکته توجه کنیم. نکته‌ی اول این است که اوامر و دستورات الهی به دو بخش تقسیم می‌شوند: یک بخش، اوامر ایجابی است. اوامر ایجابی دستوراتی است از جانب خدا، که به‌موجب آنها، انجام دادن یا ندادن کاری، واجب می‌شود. به این می‌گویند امر ایجابی. دسته‌ی دوم، اوامر ندبی است. اوامر ندبی دستوراتی است که به‌موجب آنها، انجام دادن یا ندادن کاری، مستحب می‌شود. حالا تخلف از کدام‌یک از این دو، با عصمت نمی‌سازد؟ از اوامر ایجابی! چون تخلف از امر ایجابی معصیت است، و عصمت که معصومیت تام از معصیت بود، با آن سازگار نیست. اما تخلف از امر ندبی، یعنی انجام ندادن یک کار مستحب، گرچه انسان ضرر می‌کند و ثواب زیادی را از دست می‌دهد، معصیت نیست؛ و چون معصیت نیست، مغایرتی با عصمت ندارد. این از نکته‌ی اول!

و اما نکته‌ی دوم! نکته‌ی دوم این است که توقع ما از اشخاص، تابعی است از میزان معرفت و شعور و کمال و فهمی که در آنها سراغ داریم. هرچه طرفمان را فهمیده‌تر، باشعورتر و کامل‌تر بدانیم، انتظار و توقع بیشتری از او داریم. لذا ممکن است کسی کاری را انجام دهد، و به‌راحتی قابل تحمل باشد و خلاف توقع نباشد؛ اما عین آن کار را اگر فرد دیگری انجام دهد، اصلاً نشود تحمل کرد. مثلاً فرض کنید یک بچه‌ی یکی دو ساله که هنوز اصلاً به سن تشخیص و تمیز نرسیده است، اگر لخت و برهنه وسط اتاق

جلوی دیگران بلند شود و بدود، قابل تحمل است؛ امر خلاف توقّعی نیست. اما اگر همین بچه چهار، پنج ساله شد و چنین کاری کرد، اصلاً قابل تحمل نیست. همه اخم می کنند؛ می گویند: بچه جان! این چه وضعش است؟! برو خودت را بپوشان ببینم! دعوايش هم می کنند. بنابراین دو نفر کار واحدی را انجام دادند؛ از یکی به راحتی تحمل شد و از دیگری نه! حتی ممکن است عمل واحدی را دو نفر انجام دهند؛ یکی را به سبب آن عمل تشویق کنیم و پاداش و جایزه بدهیم، و دیگری را به خاطر عین آن عمل، توبیخ و مجازات کنیم. مثلاً فرض کنید یک بچه ی سه، چهار ساله رفته الفبای زبان فارسی را حفظ کرده و قشنگ می خواند؛ نوشتنش را هم یاد گرفته است و درست می نویسد. اگر بچه ای این کار را بکند، چه عکس العملی نشان می دهیم؟ تشویقش می کنیم که بارک الله بچه جان! تو هنوز سه، چهار سال دیگر مانده است که بروی دبستان! بارک الله چه قشنگ حفظ کرده ای! چه درست نوشتی! آفرین به تو! بیا این هم جایزه ات! حالا فرض کنید یک بچه ی دوازده ساله باشد که کلاس پنجم ابتدایی است. این بچه را صدا بزنی که بچه جان بیا ببینم! الفبای زبان فارسی را بنویس ببینم! و این بچه ی دوازده ساله ی کلاس پنجم دبستان هم عین خط آن بچه ی سه ساله بنویسد. آن بچه ی سه ساله غلط نوشت؛ ولی خب دست بچه ی سه ساله جان ندارد که قلم را محکم بگیرد و خوش خط بنویسد! با همان دست لرزانش الفبا را نوشته؛ درست هم نوشته و جایزه هم به او می دهند. حالا این بچه ی دوازده ساله که پنج سال دبستان رفته، اگر عین خط آن بچه ی سه ساله بنویسد، چه عکس العملی نشان می دهید؟ به او می گویند: آه! این هم شد خط؟! حیف پولی که خرجت کردم و فرستادم مدرسه! دو تا هم می زنی روی دستش و می گویند برو نوشتن یاد بگیر ببینم! یعنی به خاطر عمل واحدی، یک نفر را تشویق کردیم و پاداش دادیم؛ عین آن کار را فرد دیگری انجام داد، او را توبیخ و تنبیه کردیم.

این همان مفهومی است که در قالب این عبارت گفته می‌شود: **حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرِّينَ**:^{۱۵} یعنی اعمالی که اگر انسان‌های خوب آن را انجام دهند، برایشان حسنه شمرده می‌شود، (که یعنی خیلی کار خوبی کردی، بارک‌الله که این کار را کردی) همان عمل را اگر افراد مقرب با سطح کمال بالاتر انجام دهند، برای آنها زشت است؛ از آنها توقع بیشتری است: **حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرِّينَ**. حالا فرض کنید مثلاً امروز روز بیست و دوم ماه مبارک رمضان بوده، امشب هم شب بیست و سوم است. یک انسان معمولی مثل من و شما، روز را روزه گرفته و تشنگی و گرسنگی را بر خودش هموار کرده است. اول مغرب هم رفته خانه‌اش و اذان مغرب را که گفته‌اند، نماز مغرب و عشاء را خوانده و افطار کرده است. حالا اگر این فرد تا سحر بخوابد، که سحر بیدار شود و برای روزه‌ی فردا سحری بخورد، آیا گناه کرده است؟ نه! اما فرض کنید این فرد به خودش می‌گوید امشب شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان است؛ در طول سال بیشترین احتمال در شب قدر بودن را امشب دارد؛ عبادت امشب بیش از هزار ماه عبادت کردن پاداش دارد؛ حیف است بگیرم بخوابم! در عین اینکه خیلی هم خسته است و خوابش می‌آید، اما بیدار می‌ماند و احیاء می‌گیرد. علاوه بر اینکه نخوابید، مشغول یک عمل مستحب هم می‌شود. خب اگر یک انسان معمولی این کار را انجام دهد، چه بسا خدا ملائکه‌ی آسمان را جمع کند و بگوید بیایید ملائکه‌ی من نگاه کنید! این بنده‌ی ضعیف من، به‌خاطر اجرای فرمانم، در طول روز تشنگی و گرسنگی را بر خودش هموار کرد، الان هم که شب است و خسته و خواب‌آلود به منزل آمده است، به‌خاطر رضایت من، خواب را بر چشمان خواب‌آلودش حرام کرد، احیاء گرفت و مشغول این عمل مستحب هم شد. چه بسا ملائکه‌ی آسمان، برای من و شما کلی هم دست بزنند که آفرین به این بنده! این درمورد یک انسان معمولی است. اما اگر یک عبد مقرب خدا در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان، بعد از افطار و نماز مغرب و عشاء، تا سحر خوابید که سحر بلند شود و برای روزه‌ی فردا سحری بخورد، آیا معصیت کرده است؟ نه! حالا فرض

۱۵. اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵ و هاشمی خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۶، ص ۵۷.

کنید نخواستید و مثل من و شما احیاء گرفت. او هم بیدار ماند و مشغول همان عملی شد که من و شما انجام دادیم و ملائکه این همه برایمان دست زدند. منتها شما می دانید در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان اعمال زیادی می شود انجام داد؛ مانند تلاوت قرآن، خواندن نماز مستحب، خواندن دعا، مناجات کردن، گفتن ذکر و ... من و شما چه کار کردیم؟ فلان عمل را انجام دادیم که این همه هم خدا تشویقمان کرد. اما این عبد مقرب خدا در حالی که می داند در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان، عمل دیگری وجود دارد که سزاوارتر و اولی است انجام دهد؛ و اگر کسی آن را انجام دهد، هزار برابر عملی که من و شما انجام دادیم پاداش دارد؛ اما مشغول همان عملی شود که من و شما انجام دادیم و این همه ملائکه برایمان دست زدند. در این صورت او ترک اولی کرده است. خب اینجا خدا به این بنده می گوید ای بنده من! این چه ضرری بود به خودت زدی؟! تو که می دانستی با آن عمل هزار برابر بیشتر ثواب می ببری! آخر این چه ضرری بود به خودت زدی و این کار را کردی؟! دیگر نبینم چنین خسارتی به خودت بزنی! دوتا هم می زند پشت دست این عبد که دیگر چنین ضرری به خودش نزند! این توبیخ و تنبیه جا دارد؛ چرا؟ چون خدا توقع بیشتری از این بنده دارد. او یک انسان معمولی نبود؛ می دانست که آن عمل وجود دارد؛ ولی رها کرد و رفت این همه به خودش ضرر زد. این توبیخ و تنبیه جا دارد، به خاطر توقع بیشتری که از او می رود. اما به معنای آن نیست که این عبد معصیت کرده! اتفاقاً معصیت که نکرده هیچ؛ کار مستحب هم کرده است! اعمال مستحب انجام داده، احیاء گرفته، دعا خوانده. همه ای اینها هم ثواب دارد؛ اما از او انتظار بیشتری می رود. بنابراین توبیخ و تنبیهی که به دنبال ترک اولی، از جانب خدا متوجه بندگان مقربش می شود، جا دارد؛ چرا؟ چون خدا توقع بیشتری از این بنده می دارد. اما این توبیخ و تنبیه، به هیچ وجه به این معنا نیست که این بنده معصیت کار است! کجای این عمل معصیت است؟ احیاء گرفته، کار مستحب هم انجام داده است. چون معصیت نیست، با عصمت تضادی ندارد. پس نه تخلف از امر ندبی و استحبابی، با عصمت تعارض دارد و نه ترک اولی. خدا از کسی

که سطح بالایی دارد، توقع بیشتری دارد؛ بنابراین اگر کسی که سطح بالایی دارد، یک امر ندبی را ترک کند یا ترک اولی کند، جا دارد که خدا او را توبیخ کند تا دیگر چنین ضرری به خودش نزند.

در بین انبیاء الهی ﷺ، همه هم‌درجه نبودند. پیغمبر صاحب‌شریعت داریم؛ پیغمبری هم داریم که رسالتش رسالت تبلیغی است؛ پیغمبر اولوالعزم داریم؛ پیغمبر غیر اولوالعزم هم داریم. در خود پیغمبرهای اولوالعزم هم همه با هم هم‌تراز نیستند. قرآن هم فرمود: **تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ**^{۱۶} برخی از این پیامبران را بر برخی دیگر فضیلت و برتری دادیم. پس همه‌ی پیامبران هم‌سطح نیستند. در بین پیامبران، کسانی بودند که مرتکب ترک اولی یا تخلف از امر ندبی شدند؛ و خدا به‌سبب اینکه انتظار بیشتری از آنها داشت، آنها را توبیخ کرد و مورد تنبیه قرار داد تا ساخته شوند و دیگر چنین ضرری به خودشان نزنند. اما این توبیخ و تنبیه‌های ناشی از ترک امر ندبی و ترک اولی، به‌هیچ‌وجه به‌معنی معصیت‌کار بودن آن پیامبران نیست، که با عصمت آنها تضاد داشته باشد؛ مثل ماجرای حضرت آدم ﷺ، حضرت یونس ﷺ، و امثال اینها که از جمله‌ی موارد ترک اولی و تخلف از امر ندبی است. حضرت یونس ﷺ که معصیت نکرد! قومش معصیت کرده بودند؛ مشرک بودند؛ هرچه او دعوت کرد، نپذیرفتند. بعد او از خدا خواست که عذاب بفرستد و اینها را از بین ببرد. خدا هم گفت باشد؛ اینها مستحقّ عذابند. از قومت برو بیرون، من عذاب می‌فرستم. پس اینها مستحقّ عذاب بودند که خدا عذاب فرستاد. منتها انسان عاقلی بینشان پیدا شد و درست همان لحظه‌هایی که آثار عذاب ظاهر شد، آمد و به مردم گفت خب ما که داریم از بین می‌رویم، بیایید کاری کنیم؛ شاید مؤثر واقع شد. اینها هم توبه‌ی عمیقی کردند و خدا توبه‌ی آنها را پذیرفت. تنها موردی که بعد از آغاز نزول عذاب، خدا عذاب را برگرداند، قوم یونس ﷺ بود. خب یونس ﷺ چه گناهی کرده بود؟ گناهی نکرده بود! سال‌ها هدایت کرده بود. بعد هم که مأیوس شد، از خدا خواست عذاب بفرستد. خدا هم پذیرفت و عذاب را فرستاد. منتها اینجا خدا

۱۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۳.

می‌خواهد به یونس علیه السلام چه بگوید؟ می‌خواهد بگوید درست است که اینها مستحقّ عذاب بودند؛ اما از تو انتظار صبر بیشتری داشتم؛ از تو انتظار تحمّل و بردباری بیشتری داشتم که به این زودی مایوس نشوی. هنوز جا داشت؛ دیدی اینها توبه کردند. خدا به‌خاطر این که صبر و تحمّل یونس علیه السلام زیاد شود، او را مدّت‌ها در کام آن حیوان دریایی زندانی نگه داشت، تا حسابی انسان صبری شود. بعد هم آن حیوان دریایی، یونس علیه السلام را آورد و کنار ساحل پیاده کرد. پس مشکل گروه دوم آیات هم حل شد.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ